

# زمستان در کویر

## مناسبات شریعتی با اخوان

کامبیز حضرتی

### ۱- درآمد

برای نگرش این مقاله از جانب شریعتی به اخوان به‌طور اخص، به‌علاوه‌ی مختصر کلامی که اخوان پیرامون شریعتی نقل کرده است. بدالله قرایی دوست مشترک اخوان و شریعتی در کتاب **چهل و چند سال با امید**، ص ۹۷ می‌نویسد:

«پس از انقلاب حقوق اخوان قطع شد و کار نشر شعرش به تاخیر افتاد. بازار فروش کتاب‌های دکتر علی شریعتی گرم بود. باید اضافه کنم که من [قرایی] با خانم شریعت‌رضوی و دکتر علی شریعتی هم‌دوره بودیم. دکتر را من با شعر نو آشنا کردم؛ او پس از شنیدن و خواندن شعرهای اخوان چنان دل‌بسته شد که خود به سرودن شعر نو اقدام کرد. و اولین شعر نو او در روزنامه‌ی **آفتاب شرق**، سال ۳۵ و ۳۶ منتشر شد. شریعتی بی‌قرار ملاقات با اخوان بود. شریعتی همیشه در سخنرانی‌های خود از شعر اخوان استفاده می‌کرد. در پشت کتاب **کویر** خود که یک جلد به اخوان و یک جلد به من هدیه کرد، برای من به شعر اخوان اشاره کرده بود «ما چون دو دریچه روبه‌روی هم».

دکتر شریعتی در کتاب نه تو و شگفت کویر که هر کسی را به آسانی و بدون مجوز در آن راه نداده است، بارها اشاره‌هایی به شعرهای اخوان کرده است؛ برای نمونه: «اما تا به برگ و بار نشستیم، برف و کولاک گرفت و سیلی سرد زمستان، گوشم را برد... (ص ۶۶) در این‌جا که منم ماندگاران آزادند و فراریان در بند خشم ناکان بی‌خروش و بی‌فغان (ص ۳۰۶) روزها بر سر مرداری این مر آن را همی کشد؟ و شب‌ها بر آن خاک اره‌های نرم خفتن» (ص ۴۸۶).

ارادت خاص دکتر به علامه اقبال لاهوری او را بر آن داشت که علاوه بر اجتماعات و اسلامیات‌اش از ذوق و احساس ادبی بری نباشد. همین امر باعث شد که او مدتی به شعر سرودن بپردازد با نام مستعار شمع، علی، مزینانی، شریعتی، اما پس از مدتی دست از این کار کشید. دکتر در نامه‌ی از فرانسه به پاسخ دوستی که از او شعر مطالبه کرده بود نوشت: «چند سالی است که دیگر از زیبایی‌ها لذت نمی‌برم. دردهای شاعرانه را احساس نمی‌کنم... بنابراین به شعر نمی‌اندیشم. می‌اندیشم که وقتی به ایران برگردم، از کجا آغاز کنم؟...» (ص ۵ - ۳۴ مجموعه‌ی آثار)

البته سواى اشتغال اساسی او به مذهب و اجتماع دکتر اشاره به سنت تاریخی - ادبی ایران داشت، به این صورت که ما اصولاً ملتی

مدت مدیدی پیگیر این مساله بودم تا از چند و چون مناسبات و مراودات دکتر علی شریعتی و اخوان ثالث اطلاعات نسبتاً جامعی را بیابم. تجلی این تعاملات به‌صورت پراکنده در کتاب‌های مختلف دکتر شریعتی و یادداشت‌های مجمل اخوان ثالث ظاهر شده بود. اما جای مجموعه‌ی روابط فکری و فرهنگی این دو بزرگوار سخت خالی می‌نمود. و البته غیر از نوشته‌ی بسیار کوتاهی از آقای مهدی قطبی تحت عنوان «اخوان، کویر، شریعتی» مطلب دیگر در این‌باره یافت نکردم. به همین علت بر آن شدم که کندوکاوی در این زمینه کرده و جسارت نوشتن آن را بر خود هموار کنم.

### ۲- خراسان و خراسانیان

نقطه‌ی تالاقی آغازین، همشهری‌بودن شریعتی و اخوان بود که روح آزادی، آزادگی، شعر و شعور را به حق در زمان ما احیا کرده‌اند. نقش خراسان در جهش‌های علمی، دینی و فکری در طول تاریخ ایران بی‌نیاز از تکرار و نیز غیرقابل انکار است. خاصه در بامداد اسلام که خراسان پایگاه ایرانییت و اسلامیت را توأمان در برداشت، به‌طوری که می‌توانیم دنباله‌ی آن سابقه‌ی روشن را تا روز پسین و سده‌های معاصر در چهره‌های شاخص این خطه بنگریم. و این اشتراک ریشه‌ی خراسانی و ثمره‌ی بارور ملی را عمیقاً تا به حال تایید کنیم. البته هم دکتر شریعتی و هم اخوان خرسندی‌شان را از این بابت به‌وفور ابراز کرده‌اند و علاوه بر این «کهن بوم و بر، خطه‌ی نخبه‌زای خراسان» را از جان و دل عزیز می‌داشته‌اند.

دکتر شریعتی در جزوه‌ی دردمندانه‌ی **آری این چنین بود برادر** نوشت: «از نقطه و خاکی برخاسته‌ام که در آن آبادی نیست. جایی که سعادت و رفاه برخوردار نیست، خشکی و فقر زندگی‌ست، اما همین کویر سرشار از فخر و حماسه است و ایثار».

### ۳- نگاه شریعتی به اخوان

از روابط فیما بین این دو بزرگوار توجه دکتر شریعتی به اخوان ثالث یک سویه‌تر می‌نماید. عنایت شریعتی در مطالب مختلف به جمله‌واره‌ها و پاره اشعار اخوان گواهی‌ست بر این مدعا. و راهی‌ست

از او یاد کرده است، خاصه در کتاب عظیم و عزیز **گویر**. در همان جا اخوان می‌نویسد: «مثلاً **زمستان** و **چاووشی** و **آواز کرک** در تهران منتشر شده و به مشهد هم رسیده بود. یکی از اساتید فاضل شاعر دکتر شفیعی کدکنی که گویا از هم‌دوره‌ی‌های مرحوم دکتر در دانشکده‌ی مشهد و با او دوست و دم‌خور بود، می‌گفت: «مرحوم دکتر شریعتی اول بار در محیط محافظه‌کار دانشکده‌ی ادبیات مشهد، مثلاً «چاووشی» را به درستی، خوبی و رسایی تمام از بر، برای ما روایت کرد. مکرراً و چند جا و چند بار او توضیح و توجیه می‌کرد. چند و چون اسلوب و معنی و لفظ و غیره را. بعدها مرحوم دکتر بحث در شعر نو اصیل را در محیط دانشگاهی به اتفاق همان دوست مشترک [شفیعی کدکنی] رواج و رسمیت دادند».

همین مطلب را دکتر کدکنی در گزیده‌ی اشعارشان بیان کرده‌اند: «یادم هست که با مرحوم دکتر شریعتی بحث می‌کردیم، من هنوز طرفدار شعر کهنه و این‌ها بودم. **زمستان** تازه منتشر شده بود. قضیه مربوط به سال ۳۶ باید باشد و من و دکتر شریعتی بحث می‌کردیم بر سر نیما. او یادم هست که گفت: تو بین این شعر را برایت می‌خوانم. یادم هست که شعر «چاووشی» را با آن لحن قشنگش خواند و همان جور هم هی پک به سیگار می‌زد و آن وسط می‌خواند و من یک مرحله‌ی تازه‌ی از شعر نو با شنیدن این شعر «زمستان» به رویم باز شد».

و این تا به آن جا رسید که دکتر کدکنی شعر اخوان را از اصیل‌ترین و کامل‌ترین شعرهای امروز دانست. نکته‌ی قابل‌عرض دیگر یک اشتراک فکری و ایدئولوژیکی در اندیشه‌ی دکتر و اخوان است پیرامون تاریخ و افسانه. اما مقدمتاً باید بگویم، دکتر تخصص علمی در تاریخ داشته است و افزون بر این تاملات شگرف و موشکافانه‌ی در تاریخ، ادیان و اسطوره را دنبال می‌کرد و تاییدش بر نگرش اخوان در تاریخ و افسانه مهر قبولی قابلی است.

دکتر فراوان اشاره دارد: «اساطیر (چهره‌ی کلی افسانه) نیاز روح‌هایی است که تاریخ سیرشان نمی‌تواند کرد - چه افسانه زیباست و زیباتر از تاریخ». افسانه، اساطیر در نظر او صرفاً از نوع موجودات انتزاعی و خیال‌بافانه‌ی عادی و عامی نیست که نقلی ساده باشد یا ایده‌الیستی پوچ و بی‌اعتبار. دکتر آن‌ها را ساخته‌ی احتیاج جمعی می‌داند که آفرینش از آن بری‌ست، اما بشر احتیاج‌اش را

شعر زده‌ایم. با آن نموداری که در ادوار تاریخی رسم می‌کرد. اما این مانع از آن نیامد که او از ادبیات و شعر زمان غفلت کند و در این میانه توجهی مخصوص به اخوان داشت و او را «شاعر آگاه زمان ما» می‌دانست و نیما و اخوان را مورد تفحص بسیار قرار می‌داد: نویسندگان و شعرای بزرگ ما را نگاه کنید، در همین عصر خودمان این‌ها شاید بتوان گفت که هیچ کدامشان فارغ‌التحصیل دانشکده‌ی ادبیات نیستند. لیست شعرای معاصر را نگاه کنید، از «نیما» بگیرید تا «امید» و حتا بعد از امید، نسل جدید - که موج شعر نو از این‌هاست - هیچ‌کدام تحصیل کرده و فارغ‌التحصیل و تربیت شده‌ی رسمی دانشکده‌ی ادبیات نیستند. یکی از هنرستان آمده بیرون، یکی از دانشکده‌ی طب، یکی اقتصاد خوانده، یکی اصلاً هیچ چیز نخوانده، این‌ها هستند که روح شعر امروز را فهمیده‌اند، جهت حرکت ادبیات را حس کرده‌اند. (مجموعه‌ی آثار، ۱۶ ص ۸)

آن‌چه که در ضمن این بررسی مشخص شد این است که توجه دکتر بر اخوان اختصاصاً به دو کتاب **آخر شاهنامه** و **زمستان** متمرکز بوده است و نمونه‌هایی که از شعر «مردانه‌ی امید» داده است در شکل: «ای خوشا آمدن از سنگ برون...»، «هوا بس ناجوانمردانه سرد است»، «نخستین راه نوش و راحت و شادی»، «در فرار آباد شهر بی‌تپش» و... است.

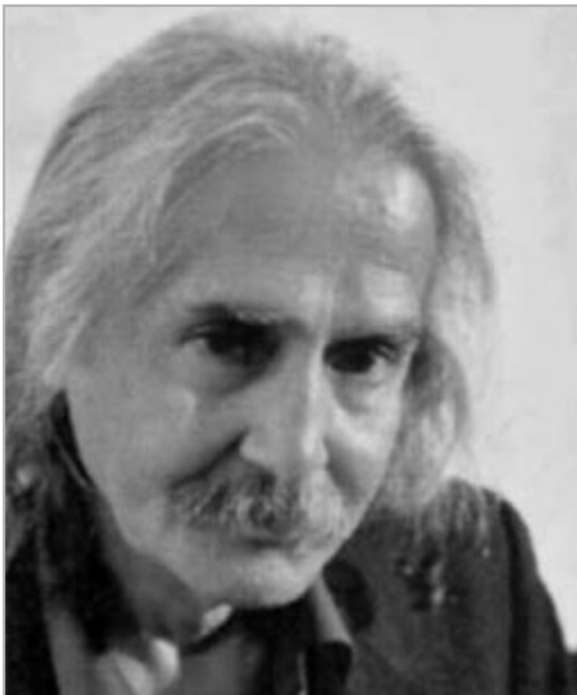
## ۸- نگاه اخوان به شریعتی

جانب دیگر این مقال نگاه اخوان به شریعتی است که در کتاب **شخصیت و اندیشه‌ی دکتر علی شریعتی** به کوشش جعفر سعیدی اختصاصاً نقل شده است. اخوان در این کتاب طی دو نوشتار از دکتر می‌گوید:

«آشنایی و الفت و دیدارهای من با همشهری مشهور فقید مرحوم دکتر شریعتی چندان نبود. آن قدیم‌ها که من جوان و در مشهد ساکن بودم، آن مرحوم هنوز نوجوان ده، دوازده‌ساله‌ی بود که همراه پدرش استاد محمدتقی شریعتی و در کنار ایشان به جلسات «کانون نشر حقایق» می‌آمد... من نزد پدر مرحوم دکتر یعنی استاد محمدتقی شریعتی **نهج البلاغه** می‌خواندم».

اطلاعات و بررسی‌های اخوان نسبت به دکتر کم بوده ولی همان‌طور که اخوان خود اقرار به تقریر کرده است بارها و بارها دکتر





این دبیر گیج و گول و کوردل، تاریخ  
تا مذهب دفترش را گاهگه می‌خواست  
با پریشان سرگذشتی از نیاکانم بیالاید  
رعشه می‌افتادش اندر دست ... الخ

چون صحبت به این‌جا کشید نمونه‌ی دیگری را هم از سخن دکتر  
بدهم که با شعر میراث پیوند می‌خورد. همان سخنی که در همان  
جزوه‌ی **آری این چنین بود** برادر، اشارتی کردم در ابتدای همین مقال.  
«از طرفی به طبقه و تباری وابسته‌ام که شرفش در آن است که  
خون هیچ شریفی از آن‌ها که شرافتشان را تیغ و طلا می‌سازد - در  
رگم نیست و در فطرتم احساس می‌کنم که گذشتگان من - مادران و  
پدران من - در طول نسل‌ها، تا آن‌جا که در تاریخ گم می‌شوند، همواره  
زاده‌ی فقر و محرومیت‌اند (مجموعه آثار، ۲۲، ص ۴ - ۱۸۳) اما بشنوید از  
اخوان ثالث:

جز پدرم آیا کسی را می‌شناسم من  
کز نیاکانم سخن گفتم؟  
نزد آن قومی که ذرات شرف در خانه‌ی خونشان  
کرده جا را بهر هر چیز دگر، حق برای آدمیت، تنگ  
خنده دارد از نیاکانی سخن گفتن که من گفتم... الخ  
بی‌سبب نیست که دکتر نوشت: «هیچ اثری در زبان فارسی به این  
زیبایی [میراث] تاریخ را حلاجی نکرده است».  
دریغ می‌آید که این نکته را هم نگویم که شاعر از زبان اخوان  
کسی‌ست که «در پرتو شعور نبوت» قرار می‌گیرد و روشنفکر دکتر  
شریعتی شخصی‌ست که کاری «پیغمبرگونه» را دنبال می‌کند.  
امید است این نوشتار راهی به دهی مغفول مانده برده باشد به  
مثابه‌ی راهی برای کوفتن سنگلاخی سخت و فتح بابی باشد برای  
گامی آگاهانه از سوی کسانی که دستشان از آستین همت به‌در است.

احساس می‌کند و به آن‌ها گریز می‌زند. زیرا که افسانه‌ی فرزند  
همه‌ی دوره‌هاست برخلاف اسطوره که زاییده‌ی زمان بی‌زمان است.  
اخوان در مجلد دوم مقالات‌اش، (ص ۳۴۸) همین مساله را با صراحت  
بیان کرده است: «من معتقدم که برعکس عقیده‌ی کسانی که افسانه  
را خوار و بی‌اعتبار می‌شمارند. اتفاقاً راستین‌ترین و معتبرترین اسناد،  
همین افسانه‌ها را باید شمرد... چون افسانه چهره‌ی دگرگون شده و  
صورت نقاب‌زده و تحول یافته‌ی حقایق پنهان و کتمان شده‌ی است  
که تاریخ رسمی نمی‌خواهد آن‌ها را به رسمیت شناسد».

ترجیح افسانه به تاریخ در هر دو دیدگاه مشابه است. یعنی از نظر  
ایشان افسانه‌ها صیقلی‌تر و پویاتر از تاریخ‌اند و با آن در تعارض، یک  
نمونه‌ی محکم از کویر؟: «من از دوران دبیرستان با این‌گنده پیر پلید  
چاپلوس دروغگو و نوکر ماب ترسو و طماع تاریخ لج بودم، به هر حال  
با تاریخ پدرکشتگی دارم». (ص ۸ - ۲۴۷) یا گفتارهای مکرر دیگری که  
چه کسانی را سازندگان تاریخ می‌دانیم؟ دکتر می‌کوشد اثبات کند تاریخ  
در وصال به حقیقت حائل شده است. یعنی تاریخ زبان فلان خاقان و  
سلطان است و آن دیگر خردور. در حالی که باید زبان آن‌هایی باشد که  
در زندان‌ها پوسیده‌اند و شمع آجین شده‌اند. باید از آن بی‌سر و پا  
مردان و گم‌نامانی بگویند که «کاندرین بی‌فخر بودنشان گناهی  
نیست» اخوان هم در موضعی برابر در مقالات‌اش اشاره دارد: «تاریخ  
نه نکته‌ی راست و مطلب مستند می‌گوید تا یک دروغ را هم به‌صورت  
راست جلوه دهد. افسانه مثلاً نه نکته‌ی غلط و اشتباه مرتکب می‌شود  
تا یک حقیقت را بگوید». دکتر این دیدگاه‌های اخوان را نیک دوست  
می‌داشته است:

«این مطلب را (سخن از جنایات تاریخ را) نیز آقای اخوان امید که  
بهتر از هر کسی می‌تواند بگوید که نسل فعلی چه می‌کشد در میراث  
خود خطاب به دخترش بیان زیبایی کرده است:

